

حقوق زن در ایران، مسئله صرفاً فرهنگی یا صرفاً سیاسی

"چاپ شده در" نشریه مهرگان"، چاپ آمریکا"

نیلوفر بیضایی

واژه ی "فمینیسم" در قرن نوزدهم در اروپا شکل گرفت و از آن زمان هر کجا تلاشهای زنان برای احقاق حقوق آشکار و گسترده شد، این واژه مورد استفاده قرار گرفت. در طی این سالها در اروپا و کشورهای غربی، تحلیل و پرداخت تئوریک مسئله ی زن، در جوامع آکادمیک و دانشگاهها راه باز کرده است و هم بصورت رشته ی دانشگاهی و هم در چارچوب رشته های علوم انسانی، بعنوان یک جزء جدانشدنی نقد اجتماعی، ادبی، هنری و سیاسی مورد استفاده قرار می گیرد. تاریخ تحقیق در باب مسئله ی زنان و جنسیت بدان معنا که امروز فهمیده می شود، به دهه ی شصت بازمی گردد. حتی در همان یادداشتها نوشته های اولیه ی زنان فمینیست می توان دریافت که اساس تحلیلهای و مبانی اندیشه ی نویسندگان را ترکیبی از تمایل به بررسی علمی و بازتاب عمل سیاسی یا فعالیتهای عملی تشکیل می داد.

اصولاً در تئوری فمینیستی، تحلیل علمی از فعالیت عملی سیاسی جدایی ناپذیر است. از دهه ی هفتاد تا به امروز، این جدایی ناپذیری در کلیه ی فراموضوعاتی که توسط فمینیستها مطرح شده، مد نظر بوده است. موضوع فمینیستها در دهه ی هفتاد هم در عرصه علمی و هم در عرصه ی عملی، طرح خواست گشایش مفهوم فعالیت اجتماعی و فراتر دیدن آن از "شاغل بودن" و تعمیم آن به کلیه ی فعالیتهای زنان در عرصه های گوناگون از یکسو و همچنین بحث نقش پدرسالاری در تربیت زنان در نقشی که تحکم بخش این ساختار است، سخن می رفت. در دهه ی هشتاد بحث "برابری" و "تفاوت" و بررسی این دو واژه در عرصه ی علمی و عملی مطرح بود. در دهه ی نود بحث تغییر ساختاری و موضوع دوقطبی بودن فعالیتهای زنان در دو بخش اجتماعی و فرهنگی مورد بحث قرار گرفت.

هر چه مباحث و مباحثات علمی و عملی فمینیستها فراتر رفت و ابعاد جهانی تر به خود گرفت، یک نکته ی اساسی مشخص تر شد و آن تفاوت میان شرایط اجتماعی، سیاسی و تاریخی حاکم بر هر یک از جوامع و در نتیجه ی آن تفاوت میان الویتهای مبارزاتی و تئوریک در هر کشور و منطقه از جهان. بعبارت دیگر در حالیکه خواسته و هدف نهایی تمامی فمینیستها در جهان (خواست جهانشمول)، دستیابی به برابری کامل حقوقی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است، شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی کشورها و همچنین شیوه های فمینیستها و الویتهای مبارزاتی آنها بهمان نسبت متفاوت است.

"تئوری فمینیستی" در جهان غرب توانسته است به تمامی عرصه ها و بخصوص در عرصه ی نقد و باز بطور اخص به علوم انسانی و اجتماعی راه یابد. معنای تئوری فمینیستی این نیست که تنها یک طریقه ی تحلیل بعنوان مدل تحلیلی برای همه تعیین می شود، اما یک نقطه ی اشتراک میان تئوریسینهای فمینیست در جهان وجود دارد و آن تحلیل بر مبنای ارتباط جنسیتی است. در عین حال هر کس که به موضوع جنسیت بپردازد، الزاماً نگاه فمینیستی ندارد. چرا که یکسری اصول و سنتهای تئوریک مشترک وجود دارند که مبنای نقد فمینیستی قرار می گیرد.

با دو سوال برخورد می کنیم:

پرسش اول- کدام گره های اجتماعی وجود تبعیض و برخورد تبعیض آمیز میان زنان و مردان را ممکن می سازند.

پرسش دوم- معنای تفاوت موقعیت اجتماعی میان خود زنان کدام است؟

منظور از واژه ی “ تفاوت اجتماعی ” در چند لایه مورد بحث قرار می گیرد: از یکسو وجود تبعیض ساختاری ، از جمله تفاوت میزان دستیابی به امکانات مالی و رفاهی و همچنین امکان حضور و تاثیر گذاری در ساختار سیاسی و از سوی دیگر نگاه تبعیض آمیز و منفی به حضور زنان در عرصه های گوناگون است . جنسیت، طبقه، وابستگی قومی، رنگ پوست در اروپا نمونه هایی از تقسیم بندی کاتگوریک تفاوت اجتماعی است که مسلما در جوامع گوناگون بسته به میزان اهمیت هر یک ، الویتهای گوناگون می یابند.

با توجه به اینکه مباحث نظری فمینیستی در کشورهای غربی با ساختارهای سیاسی دمکراتیک شکل گرفته و با در نظر گرفتن این نکته که در تمامی این جوامع اصل برابری انسانها صرف نظر از جنسیت، تعلق قومی، دینی، نژادی ، قانونا برسمیت شناخته شده است، تمامی بحثها در مورد موضوع در یک فضای باز و آزاد و فارغ از هر گونه ممیزی رسمی و غیر رسمی انجام گرفته است و بهمین دلیل توانسته در طول این سالها هم تاثیرات اجتماعی بگذارد و هم اینکه بنا بر مقتضیات زمان گسترش و تعمق یابد. با اینهمه تئوریهای فمینیستی این کشورها تنها در ابعاد اجتماعی و فرهنگی محدود نمانده است، بلکه در عرصه ی سیاسی نیز مطالبات خود را برجسته ساخته و بر حضور گستره تر زنان در مقامات کلیدی و سرنوشت ساز تصمیم گیری در قدرت سیاسی تاکید داشته است.

حال ببینیم که در ایران این مسیر چگونه آغاز شده و راه به کجا خواهد برد. مبارزات زنان ایرانی در پی احقاق حقوق خویش ، مسیری است که بیش از یک قرن پیش آغاز شده و ضرورت آن امروز بیش از هر زمان دیگر به چشم می خورد. نگاه تبعیض آمیز به زنان در کشور ما قدمت تاریخی دارد. بلحاظ تاریخی در کشور ما همواره جنگ و کارزار جنگی جریان داشته که این هر دو اموری کاملا مردانه است و بلحاظ اجتماعی ، فرهنگی و تربیتی ، جای زنان در خانه بوده است و وظیفه ی اصلی آنها رسیدگی به امور خانه ، زاییدن و تربیت فرزند و از خودگذشتگی برای خانواده تعریف شده است. اصولا در تفکر ایرانی زن تحت تملک مرد قرار دارد و از این منظر توانایی تصمیم گیری و تعیین سرنوشت خویش از او دریغ شده است. فرهنگ استبداد زده در محیط آموزشی و تربیتی نیز بر حسب تقسیم افراد به “فرداست” و “فردوست” عمل می کند. ملموس ترین دوران تاریخی نقض آشکار حقوق زنان ، دورانی است که ما در آن زندگی می کنیم و از زمان به قدرت رسیدن حکومت اسلامی آغاز شده است. انقلابی رخ داد که از یکسو نتیجه نارضایتی عمومی از فقر اقتصادی و فشار استبداد بوده است و از سوی دیگر در نتیجه ی فرهنگ جا افتاده ی “مقصر دیگرانند” ، با تمام مظاهر زندگی و تفکر غربی به مقابله برخاست ، چرا که قدمت تاریخی و ریشه دار فرهنگ قبیله ای و سنتی در میان عامه ی مردم بسیار طولانی تر و عمیق تر از تصویری بود که بسیاری از ظواهر “مدرن” جامعه ی ایران در می یافتند. در نتیجه ی انقلاب ۵۷ آن نیرویی به قدرت سیاسی رسید که بارزترین مشخصه های این فرهنگ سنت زده و ضد ترقی را نمایندگی می کرد و در مخالفت با حق حضور زنان در اجتماع بیشترین مخالفتها را بخصوص در صد ساله ی اخیر از خود نشان داده بود.

هیچ تحول اجتماعی ، چه رو به جلو داشته باشد و چه رو به عقب، بیکباره و بدون زمینه و اتفاقی شکل نمی گیرد. اینکه در زمان آن تحول، کمتر کسی به “چرایی” و “چگونگی” آن پدیده فکر می کند، دلیل بر غیر “منطقی” بودن آن پدیده (البته منطقی منطبق با سطح فکری جامعه) ، نیست. انقلاب ۵۷ نیز از این قاعده مستثنی نیست.

پیشزمینه های تاریخی انقلاب ۵۷ در دوران انقلاب مشروطه ایجاد شده بود. انقلاب مشروطه که پایه گذاران فکری اش، آزادیخواهان و ترقی طلبانی بودند آشنا به تاریخ و فرهنگ غرب (این آشنایی البته نسبی بود) ، آگاه از تاثیرات جهانی انقلاب فرانسه و اعلامیه جهانی حقوق بشر، آگاه به ضرورت وجود آزادی و قانون و همچنین ضرورت وجود حکومتی ناشی از قوای ملت ، با وجود خواسته های ترقیخواهانه نتوانست به پیروزی نهایی دست یابد. دستگاه روحانیت شیعه که مخالف تک تک خواسته های نامبرده بود و هر خواسته ای را که فراتر از چارچوب قوانین شریعت می رفت، تحت عنوان “بدعت” تکفیر می کرد و همچنین خواهان اجرای بی چون و چرای اصول شریعت بود ، همچنین جناح ارتجاعی و استبدادی دربار، دو سد جدی در مقابل پیشروی خواسته های انقلاب مشروطه بودند. مسئله ی حقوق زن ، در این دوره برای نخستین بار و بصورت علنی و شفاف توسط آزادیخواهان و زنان آگاه طرح شد و با مخالفت شدید روحانیت

مواجه شد. از آن زمان تا انقلاب ۵۷، نیروهای مذهبی و روحانیت یکی از دلایل اصلی مخالفت خود با نظام پادشاهی را بارها و بارها "بی بندوباری" و حضور اجتماعی زنان اعلام کرده بودند. از همان دوران تناقض جدی و آشکار ملت ایران میان شوق به آزادی و اعتقاد به خرافه و سنت زدگی دیرین، میان میل به پیشرفت از یکسو و مقاومت درونی در مقابل هر پدیده‌ی نو از سوی دیگر، یک نوع دوپارگی شخصیتی در مشخصه‌های ملی ایرانیان پدید آورده بود.

حکومت اسلامی نتیجه‌ی غلبه‌ی آن پاره‌ی سنت‌گرا و ضد تجدد جامعه‌ی ایران بود. دستگاه مذهبی بدون پایگاه عمیق اجتماعی و حامیان بیشمار، بدون حضور نیروهایی که در ظاهر روشنفکر و در باطن شدیداً خرافه‌پرست و یکسونگرند، نمی‌توانست بقدرت برسد. یکی از اولین قشرهای اجتماعی که آماج حمله‌های حکومت اسلامی قرار گرفت، زنان ایران بودند. حذف زنان از عرصه‌های اجتماعی، دخالت در حریم شخصی‌ترین حیطه‌های حیات اجتماعی زنان، از تعیین نوع پوشش گرفته تا تبیین مدل "زن مسلمان" بعنوان یک الگو که تمامی زنان ملزم به پیروی از آنند، زدن برچسب‌های اخلاقی و پیروی از ارزش‌گذاری‌های ایدئولوژیک در تعیین موقعیت زنان، وضع قوانین مدنی و قضایی که از زنان موجوداتی درجه دو، ناقص‌العقل و ناصالح در تشخیص سره از ناسره، اینها همه و همه تنها نمودی از ابعاد گسترده‌ی ستمی است که حکومت برآمده از انقلاب اسلامی بر زنان ایران روا داشته است.

با اینهمه مقاومت زنان ایران نیز در مقابل باید و نبایدهای ایدئولوژیک حکومتی، امری کم سابقه در گستردگی ابعاد است که بهیچوجه نمی‌بایست نادیده گرفته شود.

فاجعه‌ی دیگری که در دهه‌ی اخیر در میان پاره‌ای از "روشنفکران" ایرانی شکل گرفته است، تئوری نسبی‌گرایی فرهنگی است که بر طبق آن باید هر پدیده را با در نظر گرفتن "باورهای دینی اکثریت" مورد بررسی قرار داد. این تئوری که دامنه‌ی مبلغین آن از بخشهای حکومتگر و جناح موسوم به "دوم خرداد" آغاز می‌شود و به بخشهایی از نیروهای "روشنفکری" و حتی (به اسم) "سکولار" نیز گسترش می‌یابد، بجای جهانشمول دیدن اصول و پرنسیپهایی که به حقوق بشر، مسئله زن و آزادیهای سیاسی و فردی بازمی‌گردد، با ارائه‌ی مدل‌های خارج از حوزه‌های جهانی، قصد در حفظ یکسری مبانی ارزشی و ایدئولوژیک دارند که با خواسته‌های زن ایرانی امروز که نگاهش بسوی فردایی آزاد است و برسر حقوق خود راضی به معامله نیست، تناقض فاحش دارد.

بسیاری از وابستگان این طیف تلاش می‌کنند تا گرایشات ضد زن و ناقض حقوق زنان در ایران را پدیده‌ای صرفاً فرهنگی ارزیابی کنند و در این حد تقلیل دهند که رعایت حقوق زنان تنها در صورت تحولات فرهنگی امکان پذیر است. شکی در این امر نیست که ریشه‌های تاریخی-فرهنگی در جامعه ایران تقویت‌کننده‌ی نگاه ضد زن بوده است، اما در جامعه‌ای که ساختار فکری حکومت و در نتیجه قوانین وضع شده توسط آن حکومت بجای ایجاد محدودیت در کار ناقضین حقوق زن، میدان عمل و ابراز خشونت را برای پایمال کردن حقوق زنان گسترده‌تر از هر زمان کرده است، در جایی که خود قانون و قانونگذار نقش زورگو را بر عهده گرفته و ادعای قیمومیت زنان را دارد، در کشوری که کل سیستم آموزشی از مدارس گرفته تا دانشگاهها از رشته‌های علوم انسانی گرفته تا علوم طبیعی، زن بعنوان موجود درجه دو و در نقش معین و از پیش تعیین شده‌ی "مادر" و "همسر" تعریف می‌شود، در سرزمینی که زنان از امکان تشکیل نهادهای مستقل و ابراز بدون هراس نظرات و دیدگاههای خود بی بهره اند، کجا امکان رشد فرهنگی و اجتماعی بطور واقعی وجود دارد. زن در نگاه سیستم حکومتی و قانونگذاری فعلی، یک "ابزار جنسی" است که می‌بایست تحت کنترل قیم باشد. بهمین دلایلی که بدان اشاره شد، در کشوری مثل ایران، جنبش زنان و بررسی تئوریک مسئله‌ی زن، بدون برخورد جدی با قدرت سیاسی، بدون طرح مطالبات روشن سیاسی و اجتماعی نمی‌تواند قدمی به خواسته‌های خود نزدیک شود. مبارزه فرهنگی صرف در کشوری با ساختار سیاسی کاملاً غیر دمکراتیک و حکومتی ایدئولوژیک که زنان را یکی از آماج‌های اصلی حمله قرار داده است، امری است نصفه و نیمه و بی نتیجه. زنان ایران تا زمانی که حکومتی با ساختار ضد دمکراتیک بر ایران حکم می‌راند، نمی‌توانند بلحاظ فرهنگی و هویتی از اعتماد بنفس کافی برخوردار باشند. زن آفریده نشده تا در خدمت مرد باشد، آفریده نشده تا طبق قوانین نوشته و نانوشته، به همسری کسی در آید، مادر کسانی باشد، تمام عمر خود را وقف دیگران کند و از دنیا برود، بلکه زن انسانی است که می‌تواند

آزادانه راه زندگی خود را بجوید و بیابید ، می تواند استقلال مالی و معنوی داشته باشد ، می تواند به انتخاب ازدواج کند یا نکند ، نمی بایست منتظر تایید یا تکذیب کسی باشد، می تواند به قدرت سیاسی برسد، می تواند یک مادر بماند ، می تواند یک اندیشمند درخشان باشد ، می تواند یک سیاستمدار برجسته باشد و خلاصه می تواند و می بایست بدون هیچ هراسی امکان تصمیم گیری در مورد سرنوشت خویش داشته باشد . درونی شدن چنین درکی از حضور زن در اجتماع در حین اینکه حدی از رشد فرهنگی و وجود پیشزمینه های تربیتی - آموزشی می طلبد ، به وجود یک بستری مناسب اجتماعی و امکان رشد در امنیت و بدون هراس و همچنین پشتیبانی قانونی نیازمند است . زنان ایران با خواسته های ترقیخواهانه و آزادیخواهانه ی خود در برابر حکومتی قرار دارند که خواهان حفظ مناسبات قرون وسطایی است. در این مسیر زنان ایران از هر قشر و لایه ی اجتماعی در یک صف قرار دارند و این صفوف می بایست گسترده تر و فشرده تر شود .

۱۴ دسامبر ۲۰۰۳